حجاب العین

فی

ازالۃ الغین

از مصنفات حجة الاسلام والمسلمین مرجع العلماء المجتهدین شمس المفسرین بدر المتکلمین نجم المحدثین تاج

الحاج السید ابوالقاسم الرضوی القمی اللاهوری

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم احمدك على ان خلقت من خاصة نورك الشمسين + الوضيئين المضيئين لاضاءة الكونين + محمدا وعليا فلا ينكسفان ابدا فى الدارين + والانجم الزاهرة الثابتة علامة لاهتداء الثقلين فاصل واسلم باضوء صلواتك + واضوع تسليماتك فى النشأتين

اما بعد بعرض میرساند ابوالقاسم الرضوی الحال لاهوری کاین رسال العیین مے ازالة الغین عن وجه الشمسین در جواب سوال سبب کسوفین بکمال ایجاز بلا اغلاق باعانت کریم خلاق میباشد سوال بجناب عالی زحمت میدهیم واز سرکار والی مقصد الاجل حل معما میخواهیم باین معنے که درباب وجه کسوف وخسوف اقوال عدیده مشهور است مطابق احادیث که ملائکه بحکم خدا شمسین در دریا غوطه میدهند بهر قدر که خدا میخواهد وبقول حکما زمین حائل میشود وبقول هنود دیو میخورد واقوال دیگر نیز اند که در ذکرش چه ثمر معذالک آنچه در حدیث است بعقل درست نمی آید ظاهرا زیرا که منجمین یکسال قبل در تقاویم خود از وقت ومدت کسوف وخسوف خبر میدهند وبلا تفاوت اخبار ایشان بوقوع می آید پس اینها چگونه مطلع میشوند براینکه درین سال در فلان ماه وبفلان وقت کسوف وخسوف تا اینمدت حاصل میشود حتی بعضی منجمین از صدسال

متجاوز خبر داده اند و میدهند که فلان حالت و فلان امر بفلان وقت بوقوع خواهد آمد امید هست که جوابی مفصل و مشرح و مبین قلمی فرمایند تا باعث اطمینان یاد و تشفی ملل خارجه نیز بوده باشد و تا بحال ندیدیم که احدی از علماء اسلام جوابی ذی تشفی درین باب داده باشند زیاده اجرکم جزیل علی الله الجلیل بدانکه آنچه بفهم ناقص خود ازین سوال فهمیدیم که شاید غرض سائل ازین دو سوال میباشد اول هما علم تنجیم آیا علمی صحیح و ثابتست یا نه اگر صحیح نیست پس منجمین آنچه اعلام واخبار از حصول کسوفین و تغیرات و تبدلات حالات عالم سفلی ارضی قبل الایقاع یکسال تا متجاوز از سال میکنند و مطابق اخبار ایشان بوقوع می آید از چه و از کجا علم بآن ایشانرا حاصل میشود ثانیهما در اقوال مختلفه درباب کسوفین کدام قول صحیح ثابت معقول و مقبول ست تا موجب تشفی و تسکین خواطر موالف و مخالف باشد **جواب** قناعی انشاء الله تعالی بعد تقدیم **مقدمه** متضمن بعض قوانین کلیه وجیزه علی الاطلاق ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی چه فارغ نیستم مشغول تفسیر کلام الله وغیره سے باشم۔

قانون بدانکه این مسئله از معضلات مسائل متعلقه بعلم کلام و بعلم هیئة و بعلم حدیث و علم هندسه و حساب و علم نجوم ست و فلاسفه دوران مع رصدات و اعلام اعیان ادیان حیران و سرگردان اند و حال آنکه دریافت و ادراک حقیقت آن علی الحقیقة و معرفة آن کما ینبغی بکم و کیف و حیث و این لعباد تکلیف نیست و بعدم تحصیل علم آن در دنیا مذموم و مسئول و در عقبی ماخوذ و معذب بل هیچ نفعی دنیائی و دینی بران مرتب نیست غیر ضیاع اوقات اعمار و عوام فریبی صغار و کبار و دکانداری گویا درچنین موارد از صاحب لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا **حدیث** وارد شده قال علیه السلام لا تکلفوا بما لم یکلفکم الله ربما لا یکون لکم عذر عندالله تعالی حاصل از کلام معجز نظام مفسر آنکه ای عقلاء خود

مکلف نیست مگر بقدر وسع و طاقت و تکلیف آن است که اشخاص از آن تجاوز نکنند تکلیف کرده باشد احیان وی را

تکلیف بما لا یطاق و عذر ... و نیت ... نزد عالم الغیوب و مقلب القلوب ثابت باشد پس آدم عاقل را

لازم و واجب است که تحقیق و تدقیق در امور دینی خود نماید و عقاید و اعمال خود را تصحیح کند و الله

یوفقنا و جمیع المسلمین فی تصحیح الصراط المستقیم و یخرجنا من الدنیا مسلمین انه

هو الرحیم الکریم بفضله العمیم و لطفه القدیم **قانون کلی** در اسلام قاعده کلیه قدیما

و حدیثا مسلم همین است که علم در اصل یا ظنی باشد یا قطعی اما ظنی لا اعتماد و لا اعتبار است زیرا که

ظن با هم فی الحقیقة از شک و شکست الواقع ناشی میشود و از سهو و محو پس آنچه از سهو و محو

ناشی شود یا شبیه نظر الی اصله لا اعتبار و لا اعتماد علیه عقلا و شرعا می باشد پس ثابت شد که

اصل ظن عدم است اما سمعا چون آیه ان یتبعون الا الظن و ان هم الا یخرصون

و آیه ان الظن لا یغنی عن الحق شیئا و غیر ذلک من الآیات تمدا در کل کتاب

الله تکذیب ورد ظن عموما و خصوصا وارد شده **قانون** اما علم قطعی یا بذریعه

عقل حاصل میشود یا بذریعه وحی اول را علم برهانی و علم عقلی می نامند و ثانی را

علم نقلی و سمعی میگویند اما سمعی آنچه صحیح و ثابت نقلا و سندا و لفظا بطور قطعی و

یقینی باشد پس اگر در واقع مطابق عقل می باشد یا ظاهر الفاظ او منافی بعقل می باشد

پس اول را محکم و متقن و ثانی را متشابه می نامند اما آن علمیکه قطعی عقلی ببراهین

قطعیه ثابت و مبرهن گردیده و آنچه محکم نقلی در امور سمعی بحجج ساطعه و دلائل قاطعه

قاهره رسیده حاصل شده باشد پس این هر دو قسم از علم عقلی و حدیثی و قرآنی واجب

التصدیق و التعمیل قطعا اند احدی را مفر و مهرب از آن نیست چه اول رسول مکلف

عقل و بعد او رسول بشر است کما فی الکافی فی قیل ما الحجة لله علی الناس قال

علیه السلام حجتان حجة ظاهرة و حجة باطنة اما الظاهرة فهی الانبیاء و

الرسل و الائمة علیهم السلام و اما الباطنة فهی العقول و در اکثر قرآن ترغیب

وتحریص بتعقل و تدبر صحیحه بتوبیخ و تعییب بعدم تعقل و تدبر چون افلا تعقلون و افلا یتدبرون
القرآن و فاعتبروا یا اولی الالباب و یا اولی الابصار و یتفکرون فی و غیر آن
ادلهٔ قطعیه اند که عقل و برهان عقلی حجت قطعیه است بر بندگان متقدم بر حجیات قرآن
بل مکلف باحکام قرآن نمی شود چون طفل و مجنون تا وقتیکه اول عاقل کامل نشود
اما ثانی که متشابه است و ظاهر الفاظ او منافی عقل و معارض محکم نقل باشد از قرآن
وسنت او واجب التصدیق بغیر التحصیل می باشد والا مثل مشهور اذا تعارضا تساقطا
معاً و سقوط هر دو غیر جائز است پس متشابه مع الامکان عند الضرورة واجب
التاویل مطابق معقول و محکم منقول است لقوله تعالی فیه محکمات و اخر متشابهات
الی قوله لا یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم و راسخ فی علم التاویل بالاتفاق
اهل بیت طاهرین اند چه در خانه آنها بر آنها وحی قرآن بتفصیل مع تفسیر و تاویل و تنزیل
و ترتیل و منسوخ و ناسخ کلاً و جزءاً او کل علوم نازل شده و در تاویل و تفسیر آنها جهل و زلل
و خلل اصلاً نمی باشد چه بزبان جبرئیل و صاحب الوحی همه وجوه دانسته و شنیده اند
پس تاویل آنها بر جمیع ماول اقدم و واجب التحصیل بلاشبه می باشد تنبیه تنبیهی در علوم
قطعیه عقلیه و علوم قرآنیه و سنت صحیحه ثابته نبویه تعدیل و تبدیل و تاویل و تعطیل آنها عقلاً و
نقلاً اصلاً جائز نیست چه او حجت قطعیه است الا آنچه از آن منسوخ ثابت باشد تعطیل آن واجب
است اشکال پس بنابراین لازم میاید که آنچه فلاسفه در علم حکمت ثبت و ضبط کرده اند کل آن
واجب التمسک والعمل والاعتقاد می باشد جواب جمیع آنچه از آن منافی و مخالف تحقیق علمای
انبیاء و صفاته تعالی و کلام الله الحمید المجید الذی لا یاتیه الباطل من بین
یدیه ولا من خلفه الی القیمة باشد او واجب الطرح والترک است چه او در واقع
حقیقت اصلا ندارد و علام الغیوب والقلوب تبع آنرا رد و تکذیب و تخطیه آنها کرده قانون
بدانکه آنچه از علم معقول بتصحیح منقول ثابت شده او علم هیئت است و با آن دریافت

میشود احوال عالم علوی و سفلی و اشکال و اوضاع فلکی و نجومی و کروی و مساحت
ارضی بری و بحری و بروج سماوی وغیرها و آن علمیست شریف مبرهن ببراهین قطعیه
ممدوح فی الشریعة المطهرة فی الواقع علم انبیاء و خلفائه تعالی بظاهر موضوع حکماء
الهیین و اسلامیین قدیما و حدیثا تالیف و تصنیف و تدوین و تصریح و تشریح
آن کرده اند و قدحی در تعلم و تعلیم آن نیست بل ممدوح و مرغوب و مندوب الیه میباشد
و در تفاوت اصطلاحی لفظا قدح و عیب نیست الا در آنچه اهل اسلام بالاتفاق
ازان متعرض و منکر باشند اما ممدوح بودن این علم هیئت بقرآن آیه ان فی
خلق السموت والارض واختلاف الیل والنهار لآیات لاولی الالباب
الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم ویتفکرون فی خلق
السموت والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار
وقال النبی صلعم حین نزلت هذه الآیة ویل لمن لاکها بین لحییه ولم
یتفکر فیها یعنی تهدید و ویل است هرکسانی را که بجود آنرا میان دو استخوان ذی زنخ
کنایه از خواندن است یعنی قاری و تالی آن تفکر و تامل در خلقة سماوی و ارضی بری
و بحری و نجومی و در اختلاف لیل و نهار و تخلیق آنها تفکر و تامل نکنند پس از
قرآن و سنت کمال مدح و ثنا و تشریف علم هیئت و اصحاب و ارباب آن و نهایت
ترغیب در تحصیل علم آن و غایة ترهیب و توعید در ترک و جهل آن ثابت شده لهذا
بعضی واجب و اکثر مستحب مؤکد تحصیل علم هیئت میدانند و بغیر حصول آن مثیل و
شبیه بکور مادرزاد میباشند و غزالی گفته من لم یعرف علم الهیئة و
التشریح فهو عنین واعمی فی معرفة الله سبحانه و اما بودن این علم علم انبیاء
بقوله تعالی ونری ابراهیم ملکوت السماوات والارض و آیه ما زاغ البصر
و ما طغی نص صریح است که باراءة الله پدر و پسر یعنی ابراهیم و محمد علیهما السلام را ارائه

ملکوت سموات وارض بتفصیل حاصل شده بود **قانون** بدانکه علم الغیب علی
الظاهر عبارتست که از جمیع آنچه از شهود واز معاینه عیون واز ادراک عقول وعلم البشر
بعید ومستور ومخفی باشد واوهام واذهان وعقول بران باکتساب واثبات
ظفریاب نشوند پس این علم خاصه ذات مجرد باری ست لهذا جا بجا در قرآن
نفی از کل خلق وحواله آن خاص بصیح بذات مجرده مقدسه خود کرده بقوله وعنده
مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو وآیه لا یعلم الغیب الا هو واخبار بعض
امور غیب که بواسطه وحی والهام واراءة مغیبات بانبیاء وخلفاء حقه منصوصه
خود میرساند برای امتیاز وتصدیق ایشان در خلق معجزه ایشان میباشد و
معجزه واعجاز عبارت از اظهار خارق العادة بدست خواص بندگان خود از انبیاء
صفیا واوصیاء ایشان تا باظهار واتیان آن مرسل الیهم جمیعا عاجز شوند ومعارضه
باتیان مثل آن نتوانند بکنند چه خارج از قوة بشریة ایشان میباشد لیکن اطلاق
غیب بر جفر واسته وقیافه وتسخیرات شیطانی وارواح جنی وانسی وکف دست
واستخوان شانه دیدن ورقیات وغیرها باطل محض ولا حقیقة تلبیس وتدلیس
بحت وحرام مطلق تعلم وتعلیم واعتقاد ونظر بآنها میباشد واین متفق علیه کل
ملل اسلامیه است بلی این فنی بابلیانه واسحر بدعل معبد وموضوعه کهنه یهود شام تخمینیه بیهانیه
سوال جفر وجامعه که متضمن اخبار غیب است چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام
در اجابت ولایة عهد مامون الرشید بمامون تحریر فرمود که بحسب امر شما اجابت
میکنم اما الجفر والجامعة یدلان علی عدم الایفاء **جواب** این علمی هست
صحیح وثابت از خدا بواسطه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بآل اطهار او دو صحیفه الهی رسیده
دران علم جمیع ما کان وما یکون الی القیمة میباشد کما قال الشریف فی شرح
المواقف وغیره من العامة ان الجفر والجامعة کتابان لعلی قد ذکر فیهما

علی طریقۃ علم الحروف الحوادث الصادرۃ الی انقراض العالم وکان

الائمۃ المعروفون من اولادہ یعرفونہا ویحکمون بہا یعنی جفر و جامعہ

دو کتابی بجای حضرت امیر بودہ دران مذکور لتفصیل ست بطور حروف مقطعہ

علم حوادث دنیا کہ تا انقراض آدم وعالم حادث وصادر و واقع میشوند و بطرق

امامیہ احادیث متضمن زیادتی دران بسیار شنید **قانون** بدانکہ علم نجوم علمیست کہ

بطلوع وجمع وحرکات وسکون وغروب ستارگان در افلاک خود آثاری واحوالی

واوضاعی وتغیراتی کہ در عالم سفلی ارضی وسعود ونحوس ناشی وحاصل میشوند و

موثر آن کواکب اند بزعم منجمین آیا این علم نجوم بنایہ حقیقتی دارد یا نہ دراین علماء

اسلام دو قول دارند **قول اول** پس اینہا در بین خود خلاف کردند احدہما

آنکہ این علمی شریف ست تعلیم آن من جانب اللہ مخصوص انبیاء وخلفاء تعالی بطور

اعجاز باوصیان دادہ شد خواہ بطور کل فقط بایشان عطا شدہ خواہ عند الحاجہ ایشان را الہام

میشد و قولہ تعالی حکایۃ عن ابراہیم فنظر نظرۃ فی النجوم فقال انی سقیم

و ادریس و نوح و ابراہیم و ذوالقرنین و دانیال بعلم نجوم مشہور وہمین مروی

در احادیث اہل البیت ست سید ابن طاوس در رسالہ منفردہ فی النجوم علیہ

حیث [illegible] ورسیح آن جمع [illegible] روی باسنادہ الی ابی جعفر قال قد کان علم نبوۃ

نوح بالنجوم منہا ایضا روی باسنادہ الی عطا قال قیل لعلی ابن ابیطالب

ہل کان للنجوم اصل قال علیہ السلام نعم الخ منہا ایضا روی باسنادہ

ان یونس بن عبد الرحمن قال قلت لابی عبداللہ اخبرنی عن علم النجوم ما

ہو قال ہو علم من الانبیاء قلت علی بن ابی طالب یعلم فقال کان اعلم

الناس بہ منہا روی فی کتاب مسائل الصباح باسنادہ الی ریان بن الصلت

انہ سئل الرضا عن علم النجوم فقال ہو علم من اصل صحیح و ذکروا ان اولہ

من تکلم بالنجوم هو ادریس النبی و کان ذو القرنین منجما ماهرا و اصل
هذا العلم من عند الله تعالی منها روی عن الصادق ع قال فی السماء اربعة
نجوم لا یعلمها الا اهل بیت من العرب واهل بیت من الهند یعرفون
منها نجما واحدا فبذلک قام حسابهم سید جزایری گفت اقول ان المراد
بالعرب اوصیاء محمد ص کما ان المراد ببیت الهند اوصیاء ادریس علیه السلام
و سید ابن طاؤس گفت وقال قوم النجوم هو علم من علم الانبیاء
خصوا به اسباب شتی فلم یستدرک المنجمون الدقیقة فیها فشابوا الحق
بالکذب ایضا سیدین روایة کردند که حضرت صادق ع فرمود فی قوله تعالی یوم
نحس مستمر کان القمر منحوسا بزحل جزایرے و مجلسی گفتند وقد
کان دانیال له معرفة عظیمة فیه و کان منجم بخت النصر و کان له کتاب فی
النجوم الی هذا الآن و لیس هذا العلم الا کباقی العلوم الحقة کالحدیث والفقه
فانه لا یعرفهما کما هما الا من اتاه الله الحکم و فصل الخطاب و اما هؤلاء
المنجمون فقد وقع بایدیهم احکام قلیلة و ضموا معها التجارب قد شبوا صدقها بکذبها
فمن هذا قصرت معرفتهم عن الاحاطة بما احاط الائمة و وقع الخلاف فی اکثر اخبارهم
فهی لیست اتفاقیة اقول باین احادیث ثابت شد که نجوم علم انبیا و اوصیاء
بتعلیم و اعلام و ارائة اله الیشان عند حاجتهم الیه بود پس حقیقت و شرافت این بذا
ثابت شد اما تعلق علم نجوم بانبیا و خلفاء ایشان احدی از اهل ادیان را مجال انکار حقیقة
آن نمی باشد ثانیهما از مجوزین حقیة علم نجوم پس نزد این طائفه حقیقتے دارد و
واضح آن براهمه هند و فلاسفه یونان اند بر صدات و تجربات و تخمینات و قیاسات
و اتفاقات و از قدیم الدهر الی حین نزد سلاطین هر عصر منجم کاملی لا محالة موجود بود
و استخبار و استعلام احوال آتی در عالم ارضی از و میکردند و اگر علم نجوم را حقیقت نبود البته

سلاطین قهار منجمین عصر خود را مدار المملکه خود می گرفتند و بظهور خلاف اخبار آنها احدی را
از منجمین خنده می گذشتند اما قول ثانی علم نجوم بذاته اصلا حقیقتی ندارد و در تاثیر
سفل عالم و نه در آدم پس اعلام اسلام در تاثیر و اثر کواکب اقوال دارند بعد اتفاق
براینکه اعتقاد و اعتماد اصلا بران نباید و نشاید تنبیه پس باید درینجا اجمالا ذکر مقالات
شان تیمنا اول یکنیم اما اصحاب علیه اساس الفضل والفضلا شیخ مشائخ الملة
حضرت شیخ مفید در کتاب المقالات آنچه فرموده اینست ان الشمس و
القمر و سائر النجوم اجسام نارية لا حيوة لها ولا موت ولا قدرة ولا تمييز
وخلقها الله تعالى فيها لينتفع بها عباده وجعلها زينة لسماواته وآيات من
آياته كما قال تعالى هو الذى جعل الشمس ضياء والقمر نورا وقدره منازل لتعلموا
عدد السنين والحساب ما خلق الله ذلك الا بالحق ونفصل الآيات لقوم
يعلمون وقال تعالى هو الذى جعل النجوم لتهتدوا بها فى ظلمات البر و
البحر قد فصلنا الآيات لقوم يعلمون وعلامات وبالنجم هم يهتدون
وقال انا زينا السماء الدنيا بمصابيح حاصل آنکه شمس و قمر و همه نجوم اجسام ناریه اند
حیوة و موت شان و علم و قدرة و تمیز اصلا برای آنها ندارند و اینها را آفرید برای انتفاع
خلق بندگان در بر و بحر و اینها را گردانید زینة آسمانها و علامات از آیات خود
چنانچه در تنزیل خود فرمود خدا آنکسی ست گردانید مهر را روشن بنفسه و ماه را نور
درخشنده و تعیین کرد آنرا منازل تا بدانید شما شمار سالها و حساب ماهها و
روزها را نیافرید آنرا مگر بحق تفصیل میدهیم علامات و نشانهای خود را افراد
را ای که میدانند و فرمود او تعالی کسی هست که مقرر کرد و آفرید ستارگانرا
تا راه بیابند بآنها در تاریکیهای بر و بحر بتحقیق تفصیل دادیم علامات خود را برای
قومیکه بدانند و فرمود که آنها بعلامات و بنجم راه و هدایة میبابند و فرمود که بتحقیق زینت

داویم آسمان دنیا از چراغهای نورانی پس شیخ فرمود و اما الاحکام علی الکائنات
بدلائلها والکلام علی مدلول حرکاتها فان العقل لا یمنع منه ولسنا ندفع
ان یکون الله تعالی اعلمه بعض انبیائه وجعله علما له علی صدقه غیر
انا لا نقطع علیه ولا نعتقد استمراره فی الناس الی هذه الغایة و اما احکام
بر کائنات بدلائل آن وکلام بر مدلول حرکات آنها پس عقل منع نمیکند از ان و
ما هم دفع آن نمیکنیم چه جائزست کہ او تعالی اعلام وتعلیم علم نجوم بعض انبیا خود
کرده باشد و آنرا علمی خاص برای صدق و تصدیق او گردانیده باشد سوائے اینکہ ما
قطع نمی کنیم بر او و اعتقاد نداریم بقاء استمراری او در مردم تا اینوقت و اما ما نجده
من احکام المنجمین فی هذا الوقت هو اصابة بعضهم فیها فانا لا ننکر ان
یکون ذلک بضرب من التجربة وبدلیل عادة وقد یتخلف احیانا
ویتخطی المعتمد علیه کثیرا ولا یصح اصابته فیه ابدا لانه لیس بجار مجری
دلائل العقول ولا براهین الکتاب وهذا مذهب جمهور متکلمی اهل
العدل فالیه ذهبت بنو نوبخت من الامامیة وابو القاسم وابو علی الجبائی
من المعتزلة انتهی کلامه طاب ثراه یعنی اما آنچه از احکام منجمین در اینوقت ما
می یابیم او اصابة بعض منجمین در نجوم میباشد و ما منکر آن نمی شویم چه جائز و ممکن
است کہ گاه اصابة او از نوع تجربه و بدلیل عادة باشد و گاه تخلف از اصابة بل
خطا میشود و معتمد علیه را اکثر و همین خطاء و خلاف وقوع از و همیشه ست و صحت
اصابة در ان ابدا نیست زیرا کہ محصلات نجوم اند براهین عقلیه و دلائل نقلیه از کتاب
الله وکلام حضرت رسول الله صلعم ندارد نیست لهذا اقل اصابة و اکثر خطا واقع میشود
و همین مذهب جمهور متکلمین عدلیه هست و همین طریقه مختار بنی نوبخت از علماء
امامیه و از معتزله ابو القاسم البلخی و ابو علی جبائی ست اما راس الاعلام شرف

السابق امام الطائفۃ الناجیۃ حضرت علم الہدیٰ المرتضیٰ ارضاہ تعالیٰ بالاصالۃ عدم حقیقۃ
والاحقیۃ علم نجوم و ابطال آن بالکلیہ بادلۃ قاہرہ عقلیہ و نقلیہ کردہ و در جواب مسائل
سلار دیلمی بعد ابطال تاثیر و حقیقۃ تنجیم و جا اخری ثبت است و ہو ان یکون اللہ
تعالیٰ اجری العادۃ بان یفعل افعالا مخصوصۃ عند طلوع کوکب او غروبہ
او اتصال ما او مفارقۃ فقد بینا ان ذلک لیس بمذہب المنجمین البتۃ و انما
یتجملون الان باظہارہ و انہ قد کان جائز ان یجری اللہ العادۃ بذلک لکن
لا طریق الی العلم بان ذلک قد ثبت ووقع و من این لنا طریق بان اللہ تعالیٰ
اجری العادۃ بان یکون زحلا او المریخ اذا کانا فی درجۃ الطالع کان نحسا
و ان المشتری اذا کان کذلک کان سعدا و ای سمع غیر بہ و استفید من جہۃ
حاصل کلام اگر ما تسلیم کنیم کہ نزد طلوع و جمع و غروب کواکب حالتی و اثری ناشی مے شود
پس ما میگوئیم جائز است کہ او تعالیٰ بحسب عادۃ جاریہ خود ایجاد میکند افعالی مخصوصہ
نزد طلوع کوکبی یا غروب یا باتصال چیزی یا بمفارقۃ او و ما بیان کردیم کہ این دعویٰ
مذہب منجمین البتہ نیست والحال اظہار آن میکنند و ایجاد آن بمجرای عادۃ اللہ نزد جمع
کواکب جائز و جاریست و لکن طریقہ نیست ما را بسوی علم آن کہ تحقیق انحالہ
ثابت و واقع و حاصل شدہ و از کجا ما را علم حاصل میشود بانکہ او سبحانہ اجرا عادۃ
نمودہ کہ زحل و مریخ وقتیکہ ہر دو در درجۂ طالع میباشند نحس است و مشتری
وقتیکہ ہمچنان باشد او سعد است و کدام شنیدہ خبر داد منجم را بنحس و سعد اینہا و از کدام خبر
استفادہ کرد آنرا فان عولوا فی ذلک علی التجربۃ بان جربنا ذلک و من
کان من قبلنا فوجدناہا علی ہذہ الصفۃ و اذا لم یکن موجبا یجب ان
یکون المعتاد ا و اگر ایشان اعتماد کردند در آن بر تجربہ و بگویند کہ ما و پیشینیان ما
تجربہ یافتیم آنرا باین صفت و اگر موجب نباشد پس باید کہ معتاد باشد قلنا و من

سلم لکم هذه التجربة والذی یقع من المنجمین والرجم فقد راینا من یصیب
من هو لاء اکثر ممن یخطی وهو علی غیر اصل معتمد ولا قاعدة صحیحة یعنی هرگز
کدام کس تسلیم کنند مر شما را این تجربه را آنچه منجمین و رجم واقع شده و حال آنکه ما دیدیم
هر کسیکه از منجمان مدعی اصابة میباشند اکثر آنها را خطا در ان میباشد حالانکه علم وی حقیقة
بر اصل غیر معتمد و بر قاعده غیر صحیح میباشد الخ ثم قال ان معجزات الانبیاء
اخبارهم بالغیوب فکیف یقدر علیها غیرهم فیصیر ذلک مانعا من ان یکون
ذلک معجزا لهم یعنی از معاجز انبیا اخبار بغیوب می باشد پس چگونه غیر انبیا قادر بر
اخبار بغیب می شود و میباشد پس اخبار نجومی مانع از معاجز انبیا می باشد ثم قال
والفرق بین ذلک و بین سائر ما یخبرون به من تاثیرات الکواکب فی اجسامنا
فالفرق بین الامرین ان الکسوفات واقترانات الکواکب وانفصالها
طریقة الحساب و سیر الکواکب وله اصول صحیحة وقواعد سدیدة ولیس
کذلک ما یدعونه من تاثیرات الکواکب الخیر والشر والنفع والضر الخ یعنی فرق
بین الامرین که کسوفات و اقترانات کواکب و انفصال و سیر آنها بطریق حساب و بر
اصول صحیحه و قواعد و قوانین براهین قطعیه مقرر و منضبط است و نیست این
چنین که آنچه ایشان ادعا می کنند از تاثیرات کواکب خیر و شر و نفع و ضرر عالم را که
واقع میشود و در غرر و درر جناب سید در ابطال نجوم بالاصالة سعی کرده آخر شرح الشهاب
وقد اجمع المسلمون علی تکذیب المنجمین والشهادة بفساد مذهبهم و
بطلان احکامهم و معلوم من دین الاسلام و دین الرسول صلعم التکذیب
عموما لما یدعیه المنجمون والازراء علیهم والتعجیب لهم و فی الروایات عنه
ما لا یحصی کثرة و کذا من علماء اهل بیته و خیار اصحابه فما زالوا یبرؤن
من مذاهب المنجمین ویعدونها ضلالا و محالا حاصل آنکه تحقیق مجمع علیه اهل

اسلام بر تکذیب منجمین و شهادهٔ ایشان بر فساد مذهب منجمان و بطلان جمیع احکام ایشان
پیدا باشد و معلوم از دین اسلام و دین رسول صلی الله علیه وآله وسلم تکذیب منجمان عموماً با آنچه ادعا
میکنند منجمین و معاونین ایشان و بر آنانکه اخبار نجوم معجزه قرار میدهند مر ایشان را و
در رساله منفرده که سید ابن طاوس خاص در نفی نجوم تالیف فرموده بعد نقل اقوال از
اعلام ملل اسلام و اثبات ادله بر بطلان دعاوی اهل تنجیم و اثبات آنکه انجم علامات و
آیات الهی بر حدوث حوادث عالم اند باحداث و ایجاد قادر مختار نه باحداث و ایجاد کواکب
چه بالضروره همه فلکیات و کواکب اصلا بانفسها حیوة و علم و ادراک و عقل و قدرة و
تصرف ندارند و الا در وقت نحوست کل و شیا بر هم و نظم عالم معطل میماند و بقای نظم عالم
و آدم و عدم خلل در آن ببرهان حسی ثابت شد که اخبار منجم بخلاف واقع دروغ محض
است بلی در آخر تجویز تعلیم و تعلم و نظر در ان برای دریافت حقیقة و احوال کواکب نموده
امام مرجع المتاخرین بهاء الملة والدین آخوند فرموده نیست ان ما یدعیه المنجمون
من ارتباط بعض الحوادث السفلیة بالاجرام العلویة ان زعموا ان تلک الاجرام
هی العلة المؤثرة فی تلک الحوادث بالاستقلال وانها شریکة فی التاثیر
فهذا لا یحل للمسلم اعتقاده و علم النجوم المبتنی علی هذا کفر العیاذ بالله
وعلی هذا حمل ما ورد من التحذیر عن علم النجوم والنهی عن اعتقاد صحته یعنی
آنچه منجمین ادعا میکنند از ارتباط بعض حوادث سفلیه باجرام علویه بگمان آنکه آن اجرام
علویه علة مؤثره در این حوادث بالاستقلال می باشند و آنها شریک در تاثیر اند پس
حلال برای مسلمانی نیست اعتقاد بآن و علم نجوم باین اعتقاد مبتنی بر کفر میباشد
نعوذ بالله و بر همین محمول گردیدند احادیث صحیحه کثیره متفق علیها که بر تحذیر
از علم نجوم مطلقا و بر نهی از صحة اعتقاد آن میباشند و آن قالوا ان اتصالات
تلک الاجرام وما یعرض لها من الاوضاع علامات علی بعض الحوادث هذا

العالم مما یوجده الله تعالی بقدرته وارادته کما ان حرکات النبض واختلاف

اوضاعه علامات یستدل بها الطبیب علی ما یعرض للبدن من قرب الصحة او اشتداد

المرض ونحو ذلک وکما یستدل باختلاج بعض الاعضاء علی بعض الاحوال المستقبلة

فهذا لا مانع منه ولا حرج فی اعتقاده وما روی من صحة علم النجوم وجواز تعلمه

محمول علی هذا المعنی انتهی کلامه طاب ثراه یعنی اگر بگویند که اتصالات آن اجرام

علویه مع آنچه عارض آنها از اوضاع میشود علامات بر بعض حوادث برای این عالم

ارضی میباشند از چیزیکه ایجاد میکند تعالی بقدرة کامله خود و باراده خود چنانچه حرکات

نبض واختلاف اوضاع او علاماتی اندکه بآن استدلال میکند طبیب به آنچه عارض

ببدن از قرب صحة یا از اشتداد مرض ناشی میشود وچنانکه استدلال میشود باختلاج

بعض اعضاء بر وقوع بعض احوال مستقبله پس اینطور مانع نمی شود از نظر بعلم نجوم ونه

خارج از اعتقاد باین طریق وآنچه مروی ست از صحة علم نجوم وجواز تعلم وتعلیم آن

محمول بر همین معنی و وجه میشود اقول قول حضرت مفید وقول بهاء الملة بکمال

فیض وقوة دارد در منتهی المطلب آیة الله فی العالمین فرموده التنجیم حرام

کذا تعلم النجوم مع اعتقاد ها انها موثرة او ان لها مدخلا فی التاثیر بالنفع

والضرر وبالجملة کل من یعتقد ربط الحرکات النفسانیة والطبیعة بالحرکات

الفلکیة والاتصالات الکوکبیة فهو کافر واخذ الاجرة علی ذلک حرام واما

تعلم النجوم لیعرف قدر سیر الکواکب وبعده واحواله من التربیع والکسف

وغیرهما فانه لا باس به انتهی کلامه در قواعد الاصول اول شهید فرموده

ان کل من اعتقد فی الکواکب انها مدبرة لهذا العالم وموجدة لما فیه

فلا ریب انه کافر وان اعتقد انها تفعل الآثار المنسوبة الیها والله سبحانه

هو المؤثر الاعظم کما یقوله اهل العدل فهو مخطئ اذ لا حیوة لهذه الکواکب ثابتة

بدليل عقلي ولا نقلي واما ما يقال من استناد الافعال اليها كاستناد الاحراق
الى النار وغيرها من العاديات بمعنى ان الله تعالى اجرى العادة بانها اذا كانت
على شكل مخصوص او وضع مخصوص يفعل ما ينسب اليها و يكون ربط المسببات
بها كربط مسببات الادوية بها مجازا باعتبار الربط العادي لا الفعلي الحقيقي فهذا
لا يكفر معتقده و لكنه مخطي ايضا وان كان اقل خطاء من الاول لان وقوع هذه
الآثار عندها ليس بدائم ولا اكثر انتهى در دروس فرموده ويحرم اعتقاد تاثير
النجوم مستقلة او بالشركة و الاخبار عن الكائنات بسببها اما لو اخبر بجريان
العادة ان الله تعالى يفعل كذا عند كذا لم يحرم و ان كره على ان العادة فيها لا
تطرد الا فيما قل و اما علم النجوم فقد حرمه بعض الاصحاب لعله لما فيه من التعرض
للمحذور من اعتقاد التاثير او لان احكامه تخمينية و اما علم هيئة الافلاك
فليس حراما بل ربما كان مستحبا لما فيه من الاطلاع على حكم الله تعالى وعظم
قدرته انتهى كلامه محقق شيخ علي فرموده تنجيم هو الاخبار عن احكام النجوم
باعتبار الحركات الفلكية والاتصالات الكوكبية التي مرجعها الى قياس و التخمين الى
ان قال وقد ورد عن صاحب الشرع عم النهي عن تعلم النجوم بابلغ وجوهه حتى قال
امير المؤمنين ع اياكم و تعلم النجوم الا فيما يهتدى به في بر و بحر فانها تدعو الى الكهانة
و المنجم كالكاهن والكاهن كالساحر والساحر كالكافر والكافر في النار و قال ع
كذب المنجم برب الكعبة واذا تقرر هذا فاعلم ان التنجيم مع اعتقاد ان للنجوم
تاثيرا في الموجودات السفلية ولو على جهة المدخلية حرام وكذا تعلم النجوم على
هذا الوجه بل هذا الاعتقاد كفر في نفسه نعوذ بالله منه و اما التنجيم لا
على هذا الوجه مع التحرز عن الكذب فانه جائز فقد ثبت كراهة التزويج وسفر
الحج في العقرب و ذلك من هذا القبيل نعم هو مكروه لئلا يجر الى الاعتقاد الفاسد

قد ورد النهی عنه مطلقا حسما للمادة انتهی کلامه **اشکال** اعتبار کسوف و خسوف و
بسعد و نحس اوقات و کردن نکاح و سفر چون قمر در عقرب چگونه جائز و صحیح باشد و این
ترجیح بعض دون البعض بلا مرجح باطل است **جواب** از شیخ مفید و سید مرتضی و غیرهم
شنیده که این امور بعلم ریاضی و حساب هیئة دریافت میشود و قواعد آن مقرر اند هر کس آنرا میداند
هر چه منجمین هم اخبار بآن نمایند قدح ندارد پس بوجود ادله قطعیه و قواعد حسابیه اگر صاحب
شریعت هم بالجمله باین چنین امر اعتبار کند ترجیح بلا مرجح لازم نمی آید اشکال باطل میباشد اما بمذهب
جبریه با وجود آنکه اعتقاد دارند که فاعل و خالق خیر و شر و کفر و ایمان و کل وجود
در عالم کائنات بالکل خدا است واحدی را از غیر او دخلی و اثری و فعلی اصلا و ابدا نیست
معذالک بخلاف آن بالکل در اینجا منکر علم نجوم و تاثیر آن میباشند غزالی
از اعلام جبریه بعد نقل احادیث کثیره بر تکفیر نجوم و منجم و معتقد و مصدق او فرموده که
منجم و مصدق او را تعزیر کرده شود اگر تائب شد خوب والا هر دو بفور قتل کرده شوند چه
معارض نبوة میشوند **اشکال** منجمین قدیما و حدیثا در هر عصر نزد سلاطین جبار و قهار
بدون تشدید و تشداد و شمار ده و فراعنه مدار مملکة و اقرب الاقارب و الاصحاب و اعلی
مدارج مستمر بودند و اگر علم ایشان لا حقیقة و لا واقعیة و کذب و دروغ میبود چگونه منجمین
نزد ایشان بظهور خلاف اکثر ارات مقرب زنده و معزز و محترم میماندند و چگونه
بر اخبار آنها اعتماد و رفتار مینمودند پس قول بطلان این علم فی الاصالة و بودن لا و لا
حقیقة غیر معقول و لا مقبول میباشد **جواب** منجمین چون اطبا نزد سلاطین
میبودند و میماندند چه سلاطین میدانستند که این هر دو طائفه علمی قطعی ندارند و
آنچه اینها میگویند و میکنند بحساب حدس و تخمین و تشخیص و تجربه میگویند لهذا گاهی
صائب و گاهی خاطی میشوند بلکه منجمین اکثر خاطی میشوند و اخبار بغیب فعل ایشان
نیست لهذا ایشانرا قدیما و حدیثا نگاه میداشتند و بودن اینها نزد سلاطین دنیا

قدیما وحدیثا الی حین دلیل بر حقیقة وحجیة وصحة وصدق وصائب بودن آنها فی
کل الامور در جمیع احوال نمی باشد پس اشکال باطل ست **اشکال** قول بعدم اثر
وتاثیر کواکب ونیرین بالکل در عالم ارضی ولا حقیقة بودن وشمردن آن مکابره وسفسطه
می باشد چه حصول فصول اربعه منحصر بر تاثیر شمسین ست ومد وجزر بحر بسوی ماه
نیز امری مشهود هر کس وغیر آن امور اخر محسوس ومشهود میباشند معهذا انکار
بدیهیات میباشد **جواب** در وجود اثر وتاثیر آنها احدی منکر نیست مگر کلام
در اینست که موثر تاثیر آیا خدا خاص ست یا خدا مع کواکب بالاشتراک یا خود کواکب
بذاتهم موثر اند ودو وجه آخر بالاجماع باطل اند اما وجه اول صحیح ومذهب کل
اهل اسلام ست وبنابر آخر آیا در انها اثر ودیعه نهاده چنانچه در ادویه اثرها موثر میشوند
لکن ولی اعطاء ومنع موجد بار بسیت یا خود اله وقت جمع اینها ایجاد اثر وتاثیر میکنند
در این دو وجه آخر اند بظاهر اشکالے نمی باشد بلی ذی اختیار شمردن کواکب
علی کل حال در تاثیر کفر ست واز قول شیخ بهاء الدین تفصیلش دانستی وهمان اعتقاد
محققین اسلام ست **تنبیه** هرگاه قوانین مقدمه مذکور شد وحالا جواب بلا تکثیر
بالایجاز ذکر میشود انشاء الله تعالی **جواب سوال اول** بلا قیل وقال
گفته میشود که آنچه منجمین اعلام واخبار از بعض حوادث ووقوع آن در عالم ارضی
میکنند ولهذا استناد بعلم نجوم میکنند وعلم نجوم که بانبیاء واوصیاء مخصوص بود
همان علمی لدنی تشریفی ذی الحقیقة بطور اعجاز بایشان من الله عطا شده بود پس
بعض آنچه از سقطات ایشان بود ومنجمین صدفات وتخمینات وحدسیات تجربات
واتفاقات وقیاسات باسقطه انبیاء ضم وخلط کردند چنانچه ضم وخلط اهل الکتاب
در کتب منزله الهیه حق وباطل کردند لهذا در اکثر خطا ودر بعض صائب میشوند و
صائب در بعض مستلزم صدق کل آن نیست اما در آنچه اصابة حاصل میشود آن عینا

و قطعاً معلوم منجم نمیباشد لهذا حواله باخبار غیب قطعاً داده نمیتواند پس اخبار صائب
اگرچه نادر باشد مورث و موجب ضلالت خود منجم و اضلال خلق میشود و موجب
معارضه اخبار بغیب انبیا میگردد و فسادات و قباحات کثیره بران مرتب میشود لهذا
صاحب شریعت به منجم و تعلم و معلم و ناظر و مصدق او در التحذیر و تنذیر کلی بالغ وجوه فرموده تا
حق مشتبه بباطل یا بعکس نگردد چنانچه بالا ذکرش شده که دانیال کتابی بنجوم نوشت و او با
مانده آن او دانیال تعلیم یافته بکمال از جبرئیل بود لهذا خلل و زلل باو لاحق نمیشد و اما
پس منجمین آن کتاب آمده و دران قواعدی چند بودند و علم بحقیقه آن بتفصیل ندارند و
بآن ضم کردند قواعد تخمینیه و اتفاقیات و تجربیات و رصدیات فلاسفه و آرای خود را پس بآن
جهت صدق و کذب مخلوط ساختند باهم لهذا اکثر دران غلط و خلط حاصل میشود

والیضاً قومی فرموده هو علم من علم الانبیاء خصوا به الاسباب لشیء لم

یستدرک المنجمون الدقیقه فیها فشابوا الحق بالکذب یعنی علم نجوم علمی
بانبیا و خلفا مخصوص ایشان باسباب کثیره متفرقه گردیده بود و منجمین درک دقیقه
دران کرده نتوانستند معهذا آمیز کردند بآن حق را با باطل و صدق را با کذب لهذا
اکثر خطا و دروغ دران ظهور و وقوع می آید و نبیا دانچه در اصل باطل و غلط است یا باطل
میباشد عقلاً و شرعاً عمل و تصدیق و تشهیر و ترویج و اعتقاد بآن ممنوع و محظور قطعاً
میباشد و در احتجاج هشام بن حکم نقل کرد که زندیقی از قرآن ناطق حضرت

صادق سوال از مسائلی چند کرد و منها ما تقول فی علم النجوم قال هو علم

قلت منافعه و کثرت مضراته لانه لا یندفع المقدر و لا یتقی به المحذور

و ان اخبر المنجم بالبلاء لم ینجه التحرز عن القضاء و ان اخبر هو بخیر

یستطع تعجیله و ان حدث به سوء لم یمکنه صرفه و المنجم یضاد تعالیه

تعالی بزعمه انه یرد قضاء الله تعالی عن خلقه حاصل آنکه آنحضرت فرمود نجوم

علیست قلیل المنافع وکثیر المضرات است دفع نمیشود با وجود قدرت تعالی ومحفوظ نمیماند
با آن معمول ومخوف واگر منجم خبر بد بدهد بیان نجات نمی یابد از قضا احتراز و واگر خبر
بد بدهد بسبب مستطیع نیشود و مجبول او واگر حادث شود با و بدی متمکن نمیشود بر دفع
و دفع او و بعلم خود منجم خدا بعلم خدا بزعم خود نمیباشد در رد قضاء الهی از خلق تعالی
شیخ کلینی روایت کرده آخر شرایف قال النبی صلی الله علیه وسلم من سرّه
ان یدفع الله عنه نحس یومه فلیفتح بصدقة یذهب الله بها عنه نحس و من احب
ان یذهب الله عنه نحس لیلته فلیفتح لیلته بصدقة یدفع الله عنه نحس لیلته
حاصل آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود نحوست روز صدقه در روز نحوست شب صدقه
در شب بدهد تا محفوظ بماند و از حضرت امیر مرویست ان الصدقة تدفع سبعین
نوعا من البلایا یعنی صدقه در راه خدا هفتاد قسم بلیات و آفات را دفع میکند اما جواب
سوال ثانی در حقیقت کسوف و خسوف اول بدانکه در علم اشتقاق و لغة هر دو
متقارب بمعنی اند کسف یکسف کسفا وکسوفا و خسف یخسف خسفا وخسوفا
اذا غاب فی الارض و کدر و کمی و تغیر باشد و در عرف اهل ریاضی و هیئت بمعنی
ذهاب ضوء و تغیر ظاهر نور دلون شمس و قمر میباشد و در مصباح تفریق داده که خسوف
القمر بمعنی ذهاب ضوء او و کسوف شمس بمعنی نقص و تکدر و مستور گردیدن نور او میباشد
چنانچه شمس زائل است از شمس زائل نمیشود بخلاف ثعلب واو گفته اجود الکلام
خسف القمر و کسفت الشمس ابو حاتم گفته که اذا ذهب بعض نور الشمس
فهو الکسوف و اذا ذهب جمیعه فهو الخسوف جوهری گفته اصل باب
هر دو نقصان ست تنبیه پس بدانکه سبب حصول کسوفین بحسب علم هیئة که
علمیست ثابت ببراهین عقلیه و نقلیه محمد بن ح و حجة ابو حامد غزالی رحمه الله و غیره
از خاصه و عامه ارباب هیئة و هندسه میفرمایند ان کسوف القمر عبارة عن انمحاء

ضوء القمر بتوسط الارض بينه وبين الشمس من حيث يقتبس نوره من الشمس والارض كرة والسماء محيط بها من الجوانب فاذا وقع القمر في ظل الارض انقطع عنه نور الشمس وان كسوف الشمس معناه وقوف جرم القمر بين الناظر وبين الشمس ذلك عند اجتماعهما في العقدتين على دقيقة واحدة ثم قال فان هذه الامور تقوم عليها براهين هندسية وحسابية لاتبقي معها ريبة فمن يطلع عليها ويتحقق ادلتها حتى يخبر بسببها عن وقت الكسوفين وقدرهما ومدة بقائهما الى الانجلاء انتهى كلامه - في تهافة الفلاسفه ايضا حاصل آنكه كسوف قمر عبارتست از محو شدن روشني ونور از قمر بتوسط ارض كه حائل ميشود مابين قمر ومابين شمس از حيثيت آنكه قمر اقتباس ميكند نور خود را از شمس و زمين كروي و آسمان محيطش از همه جوانب ميباشد پس وقتيكه قمر در ظل ارض واقع ميشود نور شمس وتابيدن او بر قمر منقطع شده خسوف ميشود واما كسوف شمس عبارتست از وقوف جرم قمر ميان ناظر وميان شمس وآنحالة لاحق او ميشود نزد اجتماع آن هر دو در عقدتين بر يك دقيقه واحده وبراين امور قائم اند براهين هندسيه وحسابيه باقي نميماند بوجود اين براهين ريب و حجج قاطعه وادله ساطعه ريبي وشكي بكسيكه مطلع بر آن براهين شده باشد وادله آنرا بتحقيق رسانيده حتى عارف آن براهين بكمال خبر ميدهد بسبب ادله حسابيه و قواعد مبرهنه از ابتداء حصول وقت كسوفين واز مقدار بقاء آن از ابتداء وانتهاء الانجلاء آنها بالتفصيل در بحار سماء العالم ودر انوار نعماني اوضح ازين نقل فرموده اند در خسوف قمر قال الرياضيون السبب فيه انه قد يكون القمر مقابلا للشمس على احدى العقدتين فتكون الارض حر واقعة بينه وبين الشمس فتمنع الارض ضوء شعاعه ان يصل كما هو لونه الاصلي

ولان جرم الارض اصغر كثيرا من جرم الشمس وذكروا انه يقابل
جرم الارض بثلثمائة مرة تبقع الظل الناشي من الارض مخروطا قاعدته
دائرة صغيرة على الارض وراسه على محاذاة جزء من اجزاء ذلك البروج
مقابلين لجزء منه حل فيه الشمس فان لم يكن للقمر في حال المقابلة عرض
بان يكون في احدى العقدتين انخسف كله لانه اصغر من الارض بل
من غلظ الظل حيث وصل اليه فيقع كله في داخل ومكث فيه زمانا
وان كان له عرض فان كان ذلك العرض بقدر نصف قطر صفحة القمر
ونصف قطرة دائرة الظل لم ينخسف وان كان العرض اقل من مجموع
النصفين انخسف بعضه وذلك بقدر تقاطع القطرين اي بتلاقيهما
وتداخلهما فان فرض عرض هذا الاقل يساوي نصف قطر
الظل على نصف قطر القمر انخسف كله وماس سطح دائرة الظل من داخله
ولم يكن له مكث وان كان اقل من ذلك القطر انخسف بتمامه ومكثه
بحسب وقوعه في الظل هذا محصل ما قالوه في خسوف القمر واما
كسوف الشمس فقالوا انه عند اجتماع القمر بالشمس في النهار اجتماعا
مرئيا لا حقيقيا ان لم يكن للقمر عرض مرئي حجب بيننا وبين الشمس لوقوعه
على الخط الخارج من ابصارنا اليها فلم نر ضوء الشمس بل نرى لون القمر
الكمد في وجه الشمس فنظران الشمس ذهب ضوءها وهو الكسوف فليس
الكسوف تغير ظل في ذات الشمس كالخسوف في ذات القمر ولذلك
امكن ان يقع كسوف بالقياس الى قوم دون قوم ويكون ذلك بقدر صفحة
القمر فربما انكسف الشمس كلها وان كان اصغر منها وذلك لانه
اقرب الينا فيوتر قطره الزاوية التي توترها الشمس كلا فيحجبه عنا

بتمامها و ربما تكون الشمس وقت انكسافها في حضيضها فالقمر بعدها اكبر وقد يكون القمر في اوجه فلبعده عنا نرى اصغر فلا ينكسف جميع صفحتها بل يبقى منها حلقة نور محيط به وقد قيل ان تلك الحلقة النورانية رأيت على وجهها في بعض الكسوفات مع قدرته وان كان للقمر في ذلك الاجتماع عرض مرئي فان كان ذلك العرض بقدر مجموع نصف قطريهما لم ينكسفها و ان كان اكثر منهما فبالطريق الاولى و ان كان اقل منهما و بقدر ذلك

هذا حاصل كلامهم في الكسوفين انتهى اما بطور متكلمين ذكر كيفيت هلال و بدر و سبب كسوف و خسوف اجمالا آنكه قمر جرمی ست صقیل که از آفتاب کسب نور میکند و همیشه قریب بنصف او که مواجه شمس ست نورانی ست و نصف دیگر ظلمانی و در وقت اجتماع نصف مظلم او بطرف ما میباشد و هیچ از نصف منضی منور نمی نماید و این حالة را محاق میگویند و چون از اجتماع بگذرد و دوازده درجه از آفتاب دور شود گوشه از طرف او نورانی نمایان میشود و آنحالة را هلال میگویند و تا دورتر رود نمایان تر میشود تا بمقابله برسد پس نصف او که مواجه ماست آن نصف بالتمام نورانی میشود و آنرا بدر میخوانند و چون از مقابله بگذرد گوشه از نصف نورانی پنهان میشود تا آنکه تدریجا لیلا بلیل نصف نورانی او ناقص میشود و نقصان می پذیرد تا باز باجتماع میرسد و حالة اولی عود میکند و چون اجتماع در حوالی یکی از عقدتین راس و ذنب یعنی دو نقطه تقاطع منطقه حامل با منطقة البروج اتفاق افتد قمر حائل میشود میان ما و شمس و بالضرورة بعضی از جرم شمس یا بالتمام مستور میگردد و این حالة را کسوف میگویند اول را کسوف جزئی ثانی را کسوف کلی میگویند و اگر مقابله در حوالی عقدتین اتفاق افتد چونکه جرم زمین در مرکز عالم واقع ست لا محاله حائل میشود میان شمس و قمر و مانع میگردد از

تا بیند که قمر را تا بیند آفتاب به بعضی از جرم قمر یا به همه آن و این حالت را خسوف
میخوانند اول را خسوف جزئی ثانی را خسوف کلی و از این اشکال
تصور صور مذکوره میتوانند شد ان شاء الله تعالی
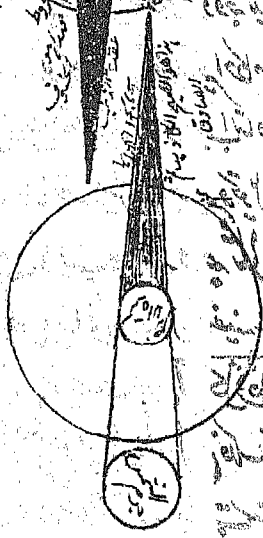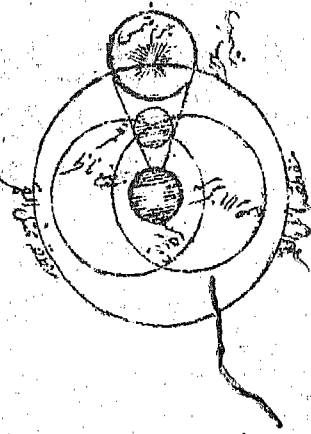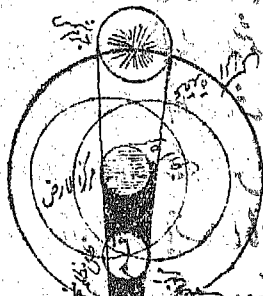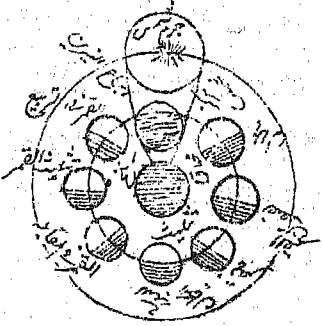
و آن جواب آنکه نزد هنود شمسین را دیو میخورد این از اشد واهیات از معزل
اعتبار ساقط بلکه سزاوار نیست تعرض بچنین واهیات جاهل الغافل لا یعقل ما سبب عقلا نیست
چه نزد فلاسفه و هندسه قرص عظیم اضعاف مضاعف از کره زمین است و هکذا قرص شمس
اضعاف مضاعف از قرص قمر است چنانچه نزد حکما کره شمس هزار هزار و چهار [illegible] از

کرهٔ ارض اکبر و بزرگتر است علی قول و از مرویات حضرت امیر علیه السلام است قال

الارض خمسمائة عام الخراب منها مسيرة اربعمائة والعمران مسيرة مائة عام

والشمس ستون فرسخا في ستين فرسخا والقمر اربعون فرسخا في اربعين فرسخا

بطونهما تضيئان لاهل السماء وظهورهما لاهل الارض والكواكب كاعظم

جبل على الارض وخلق الشمس قبل القمر پس این اجسام عظیمه بسیطه شمس و قمر

در دهن و حلقوم و بطن دیو یکبیه میگنجید تصور کرده شود که خود او چه قدر اعظم میباشد معهذا

میگویند او متمکن بصعود و سیاحة افلاک و تصرف آنها میشود و چرا هر شب کرهٔ شمس و قمر و خلق

ارض معا گاهی تا اینوقت نخورده و نمیخورد و بطلان آن از ضروریات است اما جواب

انغماس شمس و قمر در آب بجریان انطماس نور آنها بحسب مراد الٰهی میشود بدو وجه میباشد

وجه اول آنکه در مقدمه قانون کلی اهل اسلام مذکور گردیده که آنچه از خبر احکام

شرعیه فرعیه از سمعیات منافی و معارض برهان قاطع عقلیه باشد و واجب التاویل

مطابق معقول و صحیح منقول عند الامکان باشد والا تصدیقش واجب و تحویل

تاویلش الی الله والی الراسخین فی العلم من المعصومین واجب میباشد وجه ثانی

آنکه حرکت فلک بما بر دوره رفتار شمس سیمین و انغماس و انطماس ایشان فی الماء چون سفینه فی

البحر همه ممکن است محال نیست اگرچه قرآن هم نیز بآن مؤید است چون آیه کل فی فلک

یسبحون هر یکی از انجم در فلک خود رفتار میکنند توضیح بیان باید اول فلک متصور

شود و در لغت فلک عبارت از شیئ دائره دار باشد و در عرف عبارت است از

جسمیکه مدور و محیط بکرهٔ ارض است و در اسلام او دو نام فلک و سماء دارد ثانی

فلک آیا جسمی دارد یا ندارد پس بعض قدماء یونان و بعض حکماء فرنگ منکر اند

که در حقیقت فلکی نیست بل اینها نظر هواء مدار النجوم و همین قول ضحاک مترو کی باطل است

اما اول که فلک جسمی از اجرام است نزد اکثر اشراقیین و مشائین و حکماء هیئیه

است فالافلاك اجرام صلبة لا خفيفة ولا ثقيلة غير قابلة للخرق والالتيام
والنمو والذبول اما نزد اهل اسلام افلاک اجرام اند و بخبر مخبر صادق مصدق بوجود
لحقیقة انها از حیثیت متحقق نمی شود پس حکماء اسلام و مفسرین در حقیقه جرم
انها خلاف دارند بعضی منهم حسن بصری فلک موج مکفوف ست تجری فیه الشمس و
القمر والنجوم بعض طائفه دیگر منهم کلبی با ملفوف ای مجموع راکد تجری فیه الکواکب
کجری السمک فی الماء و موید اوست قوله تعالی کل فی فلک یسبحون لان السباحة لا
تکون الا فی الماء قیل لا نسلم چه سبح رفتار در آب مخصوص نیست چون رفتار سمک و سفینه
دریا و غیر رفتار در [illegible] نزد اهل موضوع ثابت ست چنانچه صورت سبح وغیره در لغة
وارده سبح الفرس ای یمد یدیه فی الجری والمشی پس تخصیص سبح فی الماء
غیر ثابت می باشد اما ثانی مقرر شود که انجم خصوصا سبع سیاره آیا مرکوز و ملصق
بفلک اند چون نگین در انگشتر یا جدا از فلک اند پس آیا فلک و انجم هر دو متا حرکة
اختیاری شوقی وابتها دارند یا حرکة اضطراری بقسر یا یکی اضطراری و دیگر اختیاری یا فلک ساکن
و کواکب متحرک ست چون حرکة سمک فی الماء الراکد یا فلک متحرک و کواکب در ان ساکن پس
بحرکة فلک کواکب هم متحرک میشود چون حرکة کشتی فی البحر و کالناس فی السفینه ساکن اند
یا فلک و کواکب هر دو جمیعا بالانفراد متحرک اند پس آیا حرکة نجوم موافق حرکة فلک
الی جهة و طرف واحد در سرعة و بطوء مساوی است یا متفاوت و مختلف و بنابر اول فعلی
جمیع التقادیر قاعده خرط القتاد خرق والتیام فلاسفه باطل محض میشود چه بهر
وجهی خرق والتیام لازم می آید و اما قاعده اسلام هم اینو جو [illegible] بقا در محتمل
ممکن و جایز غیر ممتنع و لا محال است بلی برانچه قرآن دال ست انیست که افلاک
واقف و ساکن کواکب در ان جاری و سائر چون سمک فی الماء کما قال الرازی میباشد شبیه
هرگاه اینو اضح شد پس آنچه در خبر صحیح وارد ست که ملائکه موکلین فلک را مع

شمسین یا شمسین خاص را ذکر سید هند از مشرق بمغرب و از مغرب بمشرق تبدید
اضطراری اگرچه بالجمله حرکت طبعی هم داشته باشند ممکن و جائز و صحیح غیر بعید عقلا هم
میباشد اما بانغماس و انطماس آن بخار اللجر هم اشکالے و استبعادی عائد نمیشود چه بنابر
قول فلاسفه الهیین اسلام که افلاک با مکفوف یا موج مکفوف باشند پس رفتار
افلاک و کواکب در موج مکفوف چون رفتار حیوان در ارض و جر فلک یا قمرین چون
جر کشتی بروجه با بحر بلا اشکال ممکن و جائز میباشد خواه بحرکت طبعی آنها خواه
بجر موکلین ملائکه خواه بتحریک هر دو میروند ثم الله اعلم **تتمه** بدانکه غرض اقصی
در ایجاد و اظهار کسوفین و زلازل و بادهای تند و غیرها که از آیات و علامات قیام
قیامت کبرى اند یاد داوری بندگان یوم القیمة میباشد و مردم مامور باداء صلوات
آیات گردیده اند بطور شکریه که قیامت قائم نشد **تذکره** بطریق خاصه و عامه وارد است
که قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الشمس و القمر لا یتان لا ینکسفان لموت
احد و لا لحیوته فاذا رایتم ذلک فافزعوا الی ذکر الله والصلوة **اشکال** پس
آنچه جم غفیر از محدثین طرفین چون امام ابو نعیم و بیهقی و اهل مقاتل حسینی روایت
کرده اند ان الشمس کسفت یوم عاشورا لما قتل الحسین کسفت بدت الکواکب
فیها نصف النهار پس این چگونه جمع و صحیح میشود **جواب** خبر اول صحیح
که هر کس بموت خود بمیرد برای او کسوف عادی نمیشود اما این نافی نیست که کسی که
در راه خدا از نجح الله شهید و قتل شود برای او هم نشود چه موجب اذا مات او قتل
انقلبتم علی اعقابکم دلیل ست که قتل نوعی دیگر از موت ست لهذا هر دو را باهم جمع کرد **تنبیه**
هرگاه این ثابت شد پس کسوف بعاشورا بر شهادة سید الشهدا از اول دلائل
و براهین شواهد نبوة خاتم الانبیاء و اعظم معاجز خارق العادة سید الشهدا است لهذا
مروی در دو کتاب الدلائل میباشد **و ایضا** در آیه و ما بکت علیهم السماء

همدانی وغیره روایت از مسلم کرده که آسمان بر احدی نگریست و نمیگرید مگر بر شهادت یحیی بن زکریا و بر شهادت سید الشهداء گریستن وی سرخی او ست و در روایات دیگر بر حسین تا هفت و چهل روز است و هم در بیمار باریدن خون از آسمان شبها بود که کوزهای اهل کوفه صبح پر از خون میشدند و البسهای آنها بیرون خانه همه بخون تر سرخ رنگ میدیدند و اینواقعه و حالت را همه اهل مغازی و مقاتل حسینی منهم ابن سیرین و شعبی و زهری و ابن جوزی و غیرهم ضبط کرده اند اشکال عائد نمیشود تبصره بدانکه قرب ظهور امام مطهر و معصوم مهدی آخر الزمان موسوم محمد بن الحسن العسکری بن امام علی النقی بن امام محمد تقی بن امام علی بن موسی الرضا علیهم السلام که امام ثانی عشر از ائمه اهل بیت نبوة و عصمة منصوص باحادیث حضرت رسول و اباء طاهرین او میباشد در کتب خاصه و عامه احادیث متواتر وارد و ثبت است که قریب ظهور آنحضرت چند علامة بظهور میآیند منها کسوف شمس در اول ماه رمضان و قمر در آخر آن منکسف میشوند رواه الکلینی عن بدر بن الخلیل و ابن شاذان و الشیخ المفید فی الارشاد و ابن شهر آشوب عن ثعلبة بن الازدی و صدوق عن الامام ابی جعفر علیه السلام فی علامات المهدی قال علیه السلام ایتان تکونان قبل قیام القائم کسوف الشمس فی النصف الاول من شهر رمضان و القمر فی آخره و ایضاً رواه المجلسی فی بحار سماء العالم و مجلد الرجعة و ابن الطاوس و الجزائری فی الانوار احادیث کثیره باسانید مستفیضه و منهم امام الحافظ ابو نعیم و البیهقی درد و کتاب دلائل النبوة و غیرهما سوال هرگاه این مروی ثابت باشد پس در همین سالها خسوف و کسوف قمرین در یکماه رمضان بوقوع آمده و بعضی متنبی این جمع کسوفین را علامة ظهور خود میگیرد و میگوید که آن عیسی مسعود و مهدی موعود منم پس او تعالی او صحیح باشد جواب ادعا چنین کاذبین باطل و دروغ محض است بوجوه عدیده مختصر آن مهدی آخر

اجتماع کسوفین

الزمان را سلسلهٔ نسب از بطن فاطمه متصل بخاتم الانبیا و از علی مرتضی بیازده پشت
میباشد نسب آنحضرت خالص از اولاد امام یازدهم حسن العسکری اهل البیت متولد
و خلق در سنه ۲۵۵ هجری شده ج و او از مطهرین معصومین بنص قرآن و حدیث پیغمبر
میباشد و نزد او کل علم قرآن و سنت و علوم معقول تنزیلاً و تفسیراً و تاویلاً و تفصیلاً
و ترتیلاً و ناسخاً و منسوخاً مفصل میباشد ۵ و بعض ظهور سلاطین قهار و مذاهب
و ادیان باطله را دفعة بر هم و نابود میسازد بر ملت واحده اسلام کل خلق را اقرار جمع
میکنند و نزدیک ظهور او کسوفین در یکماه رمضان میشود تتمه در همان ایام دفعة
دجال بطال از نواحی صفهان ظاهر گردیده دفعة بجمیع آن ندا از قرص شمس میشود
هذا هو الدجال البطال الموعود المسیح در همان روز عیسی در بیت المقدس از
آسمان نازل میشود و ندا سماوی میشود هذا عیسی بن مریم الموعود
در همان روز جمعه محمد بن الحسن المهدی امام ثانی عشر اهل بیت ناگاه در مکه میان
رکن اسود و مقام نزد طلوع آفتاب در محضر خلق نمودار و ظاهر شده ندا سماوی
میشود هذا هو المهدی الموعود ظهوره فی آخر الزمان فاتبعوه و اطیعوه
را کل خلق روی زمین میشنوند ی عیسی باقتداء مهدی نماز ظهر میخواند
پس بامر مهدی عیسی قتل دجال بطال در وادی بیداء میکند
با حضرت از ملک سیعه میکنند او جبرئیل و میکائیل و از بنی آدم اول عیسی
میکنند و علامات بدیهه آنحضرت هم متعدد اند منها پنهان شدن در آفتاب
و صاحب المعاجز القاهر میباشند تنبیه پس هر عاقل را لازم و واجب است که دریافت
نماید که این محمد علی از نسل و عترت رسول ذو الجلال بلا فصل یا از نسل دجال بطال است و
آیا این علامات همه بوقوع آمدند یا نه قاعده کلیه عقلیه و نقلیه آنکه بفقد شرط
مشروط هم مفقود و باطل میباشد حاجة تکثیر دلیل نمی باشد سوال چه مهم باید

جواز استعمال تنباکو و نسوار

برهان الدین والسلمین در باب استعمال تاستواره قلیان کشیدن چه اکثر مردمان سرحدی حنفی پنجاب حرام وجمعی مکروه شدید میدانند و خلاف این از اعلام امامیه هند دیده شد که قلیان را در مساجد میکشند بینوا توجروا **جواب** بدانکه چنین سوال را عینا طبیب کابلی یونانی حنفی مع رئیسی فارسی دان هنود در سفر پشاور در ریل باشفاها کرد و تفسیر لوامع ما را قبل دیده و نام احقر از رفقای احقر دریافته بکمال ادب وتهذیب وتعظیم با احقر رفتار کردند در جوابش گفتم که جوابه عقلیه یا نقلیه بگویم **طبیب** گفت این مسئله نقلی است نقل میخواهم **احقر** گفتم که قرآن وپیغمبر ما عین حکمة وعقل وحکیم بموجب آیه ویعلمکم الکتاب والحکمة میباشد و سوار کابل گادو بیش را چون اسپ عربی برق میراند و سوار ناقابل اسپ عربی را بدتر از گادو بیش میسازد بدانکه استعمال هر دو چیز عقلاً وشرعاً جائز ومباح ومستحب وواجب باشد لقوله تعالیٰ هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً حاصل آنکه خدا در مدح خود وباحسان بخلق میفرماید که آنخدا ئیم که آفریدم مر شما بنی آدم را جمیع آنچه در کل زمین است وبحسب اهل موضوع واهل معانی وبیان واهل اصول لام لکم لام اباحة ولام انتفاع ولفظ ما لفظ کافه میباشد پس بنابر این جمیع آنچه در زمین خالق آفریده برائے انتفاع ما عموماً آفریده پس اباحة کلی یا ثابت شد اما عقلاً ازین عمومیت کلیه از سمیات وآنچه موذی ومهلک یا بالفعل یا بالقوة باشد حرام وممنوع گردید اما نقلاً ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة **طبیب** تصدیق کرد واما بعد این عمومیت آنچه را استثنا کرد چون اینجا نه بشما دادم مع جمیع آنچه در زمین است مگر فلان فلان شئی از التصرف لکن پس باین استثنا من بعد برآمد آنچه را ازین عموم عینا برآورد چون حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله الخ و ولا تقربوا الزنا وخمر ومیسر وازلام وقمار وغیرها و بزبان صاحب وما ینطق عن الهوی

نیز استثنا کرد امور دیگر را پس از استثنا آنچه باقی ماند همه او برا باحۃ و حلیۃ
اصلیہ خود باقی ماند و اصل در این اشیا عقلاً و شرعاً اباحۃ و استصحاب باقی
تا ثبوت ممانعۃ قطعی مثل اصلی میباشد **تنبیہ** هرگاه این حالۃ ثبوتا بہ ثابت شد
پس بدانکہ استعمالِ تمباکو و ناسوار کشیدن عقلاً جائز و نیز بشریعۃ ابتداءً
جائز و مباح و **مستحب** و **واجب** باشد اما استحباب بجهۃ آنکہ قلیان و ناسوار
دماغ و فکر را بحال میآرد و رطوبات دماغیہ و زکام و آب بینی و دندانها را اخراج
بند و کرم دندانرا خاموش می سازد بل مے میراند و بنیاد دندانرا محکم میسازد
اما **واجب** بجهۃ آنکہ بعد تحلیل و هضم اغذیۃ آنچه از اخلاط بلغم و صفرا و سودا
زاید در معده وغیره فاضل باقی میماند آن اخلاط اگر بتحلیل نرسند موجب ایذا بدن
و مرض میشود یا نہ **طبیب** گفت آری **احقر** گفتم کہ دفع موذی اگرچہ مظنونے
باشد عقلاً و شرعاً واجب است پس باین سبب استعمال تمباکو بخوردن
و کشیدن واجبے باشد **طبیب** مع رئیس هنود بکمال فرحان و شادان

امنّا و صدّقنا و ما سمعنا هذا من احل الامثال گفتند و قلیان ها
خود کہ بلحاظ مخفی نهاده بود تا کشیده تیار کردند و آدم حقیر هم قلیان خود را
تیار کرده بما داد و **اما جواب** قلیان کشیدن در مسجد و هر جای محترم حاجت
نیست بلکہ آب قلیان و خود نے و قلیان ظاهرش طاهر و پاک باشد و از وی چیزی
نچکد **تمثیل** آیا نمی بینی آدمیکه باطنش پر از نجاست باشد و از عفونت ظهور
قطره بول و براز و باد متعفّن ذی صوت و بیصوت ممکن الحصول و الوقوع
میباشد خصوصاً اکثر صدور باد میشود و از دهان و بینے خلط بر مے آید و
از کافر نجس العین تیره و پاسته و روغن گرفته میخورد و ببدن خود میمالد و هرگاه
باین حالت در مسجد دخول و قیام و قعود چنین اشخاص مسلم متنجس مسلّم یا نشد

بسبب قلیا ئیکہ ظاہر و باطنش رود آن نجس نمی باشد باز دخول مسجد جبرا ممنوع باشد

تم الله تعالیٰ اعلم فالحمد لله خالق شموس الدین والدنیا ۔ والصلوٰۃ

والسلام علی بدور الدجی ۔ انوار الضحی ۔ نبینا محمد وعترته الطاهرۃ

خیار الوری ۔ وهذه ادرجت اختصارا ارتجالا لاهل التقوی ۔

فی خامس شهر ربیع الثانی سنة ۱۲۳۳ من الهجرة المقدسة سلام

الله علی هاجرها ومشرفها فی بلدة للاهور

حرسه من الشرور

تمت